

فرد یا جمعی که صفت مشخصشان اشقی است منبث گردند . و این مقدمه عذاب و سقوط همگانی است .

می شود که کذبت نمود ... جواب سوگندها ، وقد افلح ... پیوسته و متمم - و نفس و ما سواها - باشد . و شاید که هر دو آیه قد افلح و کذبت جواب قسمها باشند : نفس تزکیه شده ای که در پرتو آن آیات باشد و تقوا پیش گیرد رستگار است . و آنکه بر اثر فجور خود را آلوده سازد زیانکار و تباہ گشته است . نمود آیات خدا را بسبب طغیانش تکذیب کرده . تقوا طریق تزکیه و توجیه نفس به سوی خیر و معرفت ، و فجور سبب آلودگی و تکذیب و روی گرداندن از حق است .

فقال لهم رسول الله ناقة الله و سفیاءها : فقال ، تفریع بر آیه قبل است . وصف رسول و اضافه آن به الله ، نمایندگی از طرف خدا ، و راستی و لزوم پیروی از او را می نمایاند . نصب ناقة الله - و - سفیاءها - به تقدیر فعلی است که متضمن تحذیر و اخطار می باشد : « بترسید ! - بیندیشید ! » مانند « الاسدا الاسداء » اینگونه تعبیر در موارد خطر نزدیک و شتابزدگی گفته می شود . اضافه ناقة به اسم ظاهر « الله » ، کمال و ابستگی آن شتر را به خداوند می رساند .

این دو آیه ، واپسین انذار و اخطار به قوم سرکش و مکنب نمود بوده است . همین که نمود سر به طغیان برداشتند و از اشقائی که از خودشان برانگیخته شد پیروی کردند و تا لب پرتگاه عذاب پیش رفتند ، پیمبر خدا بانگرانی به آنها اعلام خطر کرد : شترخدارا - آب خورش را ! !

مفسرین با استناد به نقل تاریخ سلف و روایات ، گفته اند که این شتر ، با درخواست قوم صالح و بطور اعجاز ، از میان صخره بزرگی - که شاید محل عبادتشان بوده - بیرون آمده . ولی برای این گفته سند معتبر و مورد اعتمادی نیاورده اند . شیخ طبرسی در تفسیر « مجمع البیان » فقط به استناد گفته بعضی از اصحاب تواریخ ، داستان مفصلی راجع به صالح و قوم و شترش نقل کرده است . و نیز از جیائی و او از حسن چنین نقل کرده که آن شتر ، چون دیگر شترها بوده و وجه اعجازش همین بوده که همه آب رود را می خورده است .

در بعضی از سوره های قرآن که داستان قوم ثمود و دعوت صالح بتفصیل ذکر شده است ، و هفت بار نام و وصف این شتر آمده ، اشاره ای به چگونگی پدید آمدن آن به نظر نمی رسد ، با آنکه اینگونه معجزه مانند معجزات موسی و عیسی ، چون دلیل نبوت و اساس دعوت می باشد باید در قرآن صریحاً ذکر شود .

مضمون آیات ۷۳ تا ۷۸ سوره ۷ اعراف ، چنین است : « و به سوی ثمود برادرشان صالح را فرستادیم ، او گفت ای قوم من! خدا را پرستید ، جز او برای شما هیچ خدائی نیست ، از جانب پروردگار شما ، برای شما ، دلیل روشنی آمده است ، برای شما این شتر خدا نشانه ای است ، پس آن را واگذارید که در زمین خدا بچرد ، و هیچ گونه بدی به آن فرسانید ، که پس از آن ، شما را عذاب دردناکی خواهد گرفت . بیاد آرید که شما را خداوند جانشینان بعد از عاد گرداند ، و شما را در زمین جایگزین ساخت ، که در دامنه های آن ، کاخها می گیرید ، و کوهها را برای ساختن خانه ها می شکافید ، پس نعمتهای خدا را بیاد آرید و در زمین تبهارانه نکوشید ، گروه اشراف از قوم ثمود که سرکشی کردند ، به آنها که زهر دست و ناتوان شده بودند ، به همانهایی از ناتوانان که ایمان آورده بودند گفتند: آیا شما علم دارید که صالح فرستاده از جانب پروردگار خود است ، آن مؤمنان زیر دست گفتند : ما به آنچه برای آن فرستاده شده مؤمنیم . آنها که سرکشی نموده بودند گفتند : ما به آنچه شما ایمان آورده اید ایمان نداریم . پس آن شتر را پی کردند و از فرمان پروردگارشان سر باز زدند و گفتند : ای صالح آنچه ما را بیم میدهی بیاور اگر تو از فرستادگانی . پس آنها را زلزله ای سخت گرفت ، پس بامدادان در میان خانه شان خشک و بیجان گردیدند . »

اینهم مضمون آیات ۶۱-۶۲ و ۶۴-۶۵ سوره ۱۱ هود :

« و به سوی ثمود برادرشان صالح را (فرستادیم) ، گفت : ای قوم من! پرستید خدا را که جز او خدائی نیست ، همان او شما را از زمین پدید آورده و شما را در آن آبادی داده ، پس از او آمرزش خواهید ، سپس به سوی او باز گردید ، همانا پروردگار من نزدیک و اجابت کننده است . آنها گفتند : ای صالح تو پیش از این در میان ما مورد امید بودی ، آیا ما را باز میداری از اینکه پرستیم آنچه را که پدران ما می پرستیدند ، ما در باره آنچه به سوی آن ما را می خوانی دچار شك و بدگمانی هستیم ... ای قوم من! این ماده شتر خدا ، برای شما آیتی است ، پس آن را واگذارید که در زمین خدا بچرد ، و اندک بدی به آن فرسانید ، و گرنه عذاب نزدیکی شما را فرا گیرد . پس شتر را پی کردند ، پس صالح گفت : سه روز در خانه های خود بهره مند باشید ، این وعده ای است دروغ نعدنی . »

قسمی از آیه ۵۹ سوره ۲۶ اسراء : « ما شتر را که بینش دهنده بود ، برای

نمود آوردیم ، پس به آن ستم کردند . و آیات ۱۵۴ تا ۱۵۷ سوره ۲۶ و شعراء چنین است : « گفت : این ماده شتری است که برای آن آبخور ، و برای شما آبخور ، در روز معلومی است . و هیچگونه بدی به آن مرسانید که پس از آن شما را عذاب روز بزرگی فرا می گیرد . سپس آن را پی کردند و با پشیمانی صبح کردند . » و آیات ۲۷ و ۲۸ سوره ۵۴ والقمر ، چنین است : « ماشتر را آوردیم تا برای آنان آزمایشی باشد . پس مراقب باش و صبر پیشه نما و آگاهشان نما که آن آب بخش است میان آنها ، هر بخش آبی ، معلوم و آماده است . »

در این آیات که رسالت صالح و دعوت او بتفصیل ذکر شده ، ناقه صالح به اوصافی چون دلیل روشن (= بینة) ، نشانه (= آیه) ، بینش دهنده (= مبصرة) ، وسیله آزمایش (= فتنه) توصیف شده است ، و همچنین به قوم نمود تذکر داده شده که آن شتر را آزاد گذارند تا بچرد ، و آب را در میان آن و خود تقسیم نمایند ، و از گزند رساندن به آن بر حذر باشند .

از مضامین مشترك این آیات معلوم می شود که صالح ، قوم مشرك و سرسخت نمود را به توحید و اطاعت فرمان دعوت می نمود ، و از عاقبت کفر و سرکشی بر حذرشان می داشت ، و عذابی را برای آنها پیش بینی می کرد . قوم نمود ، اندازها و اعلام خطرهای صالح را سرسری می پنداشتند و باور نمی کردند ، تا آنکه برای راست بودن اندازهای صالح نشانه ای خواستند ، آن پیمبر ماده شتری را برای آنها آورد ، یا نشان داد ، که وسیله آزمایش و نشانه عذاب باشد ، و به آنها سفارش کرد تا در چرا آزاد باشد ، و در وقت معینی آب بخورد ، و آزاری به آن نرسانند . اما آن شتر از کجا و چگونه پدید آمده ، از این آیات معلوم نمی شود .

از آیاتی از سوره های اعراف و هود و شعراء و دیگر سوره هائی که از پیمبران سلف نام می برد ، و روش رسالت آنها را بیان می نماید ، معلوم می شود که روش عمومی آن پیمبران ، پس از ابلاغ رسالت ، اعلام خطر و انداز به عذابی در دنیا بوده ، و چون آن اقوام مغرور نمی خواستند اینگونه اندازها را باور کنند ، پیمبران نشان نشانه هائی می آوردند یا نشان می دادند . البته برای خاضع و مطیع نمودن آنگونه مردم کوتاه اندیش و سرکش ، که نه قوانین جزائی و جنائی داشتند ، و نه عذابهای اخروی و معنوی را می توانستند تصور نمایند ، راهی جز این نبوده است . قرآن از زبان پیمبران

پیش از صالح چون نوح و ابراهیم و لوط و هود ، و پس از صالح چون شعیب و موسی ، اینگونه رسالت و انذار را یادآوری می نماید ، که هر يك از آنان برای قوم خود عذایی پیش بینی می کردند ، و آیات و نشانه هائی از آن بیان می نمودند یا می نمایانند ، تا شاید آن اقوام متنبه شوند و آیندگانشان عبرت گیرند .

شاید به تناسب وضع زندگی قوم نمود ، آن شتر و حدودش ، از اینگونه آیات و نشانه ها بوده تا اگر حدود و حریمش را محترم دارند ، آیت رحمت و امان باشد ، و اگر به حدودش تجاوز کنند و به آن گزند برسانند ، آیت خشم و عذاب و سلب امنیت باشد . آیه بودن آن شتر به این معنا ، از مضمون آیاتی که ذکر شد بوضوح برمی آید . و گویا اشتباه در معنای آیه - که بعضی گمان کرده اند همیشه و در همه جا به معنای نشانه خداست - منشأ اندیشه در چگونگی آیه بودن و پیدایش آن شتر گشته ، و سپس چنان داستانی به خاطر کسی رسیده و شهرت یافته است . گرچه شتر و هر موجود زنده ای چه ناگهان از میان سنگ بیرون آید ، یا موافق سنت آفرینش و حیات از طریق ولادت و از میان عناصر طبیعت و بتدریج رخ نماید ، برای اهل نظر همیشه آیه قدرت و حکمت خداوند و معجزه است : « اَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْآيَاتِ الْكُبْرَىٰ »^۱ آن شتر هر چه بوده ، چه آیه خدا یا آیه عذاب ، و بهر صورت پدید آمده باشد ، برای آن قوم بدوی و مقتدر و سرکش که در مقابل هیچ حقی سرفرو نمی آوردند ، چنین نشانه خدائی لازم بود تا شاید خاضع و نرم شوند ، و زمینه ای برای تزکیه نفوس و رشد عقولشان فراهم شود .

فَكذَّبُوهُ لَعُنُوا هُوهَا فَذَمُّمَ عَلَيْهِم رِيهَمَ بَدَنِيهَمَ لَسُوَاهَا . وَ لَا يَخَافُ عَذَابَهَا :
تغییر ضمائر راجع به نمود - از مفرد به جمع - و تکرار آن ، اشعار به این دارد که قوم نمود در هر يك از تکذیب و پی کردن شتر ، و استحقاق عذاب ، شریك و همکار بودند . فاء های پی در پی تفریمی و پیوسته به افعال ، سرعت و پیوستگی حوادث را می رساند . ماده لغوی و هیئت لفظی فعل ذمتم ، حرکت و خروش عذاب پی در پی را

۱- ناقة صالح بصورت بد شتر
رجوع شود به صفحه ۳۱۶ قسمت اول از این جلد .
پی بریدنش زجهل آن قوم مر

می‌نمایاند. فاء تفریع قدمدم ، و باء بذنبهم ، برای هشجاری و توجه دادن به علل و مقدمات پیوسته به عذاب است. ضمیر فاعل فسواها ، راجع به رب یا مصدر دمدم ، و ضمیر مفعول «ها» راجع به نموداست. تغییر ضمیر راجع به نمود - از جمع به مفرد - در این آیه ، از جهت جماعت یا از میان رفتن جمع است : پس بسبب گناهشان ، پروردگارشان بر آنها بخروشید و خشم آورد ، پس همه را یکسان از میان برد.

می‌شود که ضمیر فاعل فسواها ، راجع به «ربهم» و ضمیر مفعول «ها» راجع به «دمدمه» باشد که از فعل «دمدم» استفاده می‌شود ، و به معنای عذاب است. با این ترکیب باید مفعول بواسطه‌ای (مانند : علیهم) در تقدیر باشد : پس پروردگارشان عذاب را یکسان بر سر همه آنها فرود آورد.

واو «ولایخاف» حالیه ، یا استینافیه ، و ضمیر فاعل آن ، راجع به ربهم ، و عقباها راجع به عذاب یا تسویه مستفاد از افعال قبل است : و پروردگار آنها از عاقبت تسویه آنها ، یا عذابی که بر آنها وارد کرد ، نگرانی و ترسی ندارد. زیرا عذاب پروردگار بر طبق حکمت و به حق است ، و کلری که حق باشد نگرانی ندارد و نیز خداوند از اینگونه تأثرات برتر است ، و عذاب شدگان بی‌ارزشتر از آن هستند که نابودیشان نگرانی داشته باشد. و شاید که لایخاف عقباها ، متضمن سبب برای فسواها باشد ، زیرا کسی که از عاقبت اینگونه عذاب تسویه و یکسره کننده بیندیشد ، خواه ناخواه عذابش را محدود می‌کند ، ولی آن قوم چنان فاسد شده بودند که هیچ امید به اینکه همه یا بعضی از آنها از سرکشی خود برگردند و اصلاح شوند نبود. و از این جهت نابودی همه آنها نگرانی نداشت.

بعضی ضمیر لایخاف را راجع به رسول الله ، یا نمود ، یا اشقی گرفته‌اند که : رسول بیم دهنده ، یا نمود ، یا اشقی ، از عاقبت آن عذاب نگران نبود. این ترکیب خلاف ظاهر ، با قرائت «فلایخاف» با فاء تفریع ، مناسب‌تر می‌باشد.

در بعضی از قرآن‌های خطی و قدیم «ولم یخف» نوشته شده است : عاقبت آن عذاب مخفی نماند.

بیشتر آیات این سوره ، دارای طول متساوی است. و برخی آیات به تناسب

تفریع و تفصیل و حکایت، طول بیشتری دارد: فالهمها ... فقال لهم رسول الله ... فکذبوه فمقروها ... آیه ۱۴ « فکذبوه ... » با طول بیشتر و تفریعها و فعلهای متنوع و پی در پی و حرکات مشابه، سرعت و جریان حوادث را بصورت‌های گوناگون و بهم پیوسته می‌نمایاند. تا آخر سوره کلمات آخر پروزن «فعلا» با کلمه «ها» آمده است، هر يك از آیات قسم و جوابهای آن، دارای دو ایقاع متقارب است، و ایقاع و برخورد اول اکثر آیات شدیدتر می‌باشد: « والشمس - وضحاها ... والنهار - اذا جلاها ... »

اینگونه ایقاعات و برخورد حروف و حرکات و سکونها، و طنین «فعلاها» جوی متموج و متحرك و متطور پدید می‌آورد، که نمایاننده معانی آیات است.

آهنگ خاص فعل « قدمدم » و طنین حرکات آن، که به حرکت زیروسکون « علیهم » منتهی میشود، حرکت رعد آسای عذاب و طوفان و فرا گرفتن و فرود آمدن آن را مجسم مینماید. پس از آن جنب و جوش و صدای گناهکاران و سرکشان خاموش میشود، و زندگیشان بیابان میرسد: «فسواها» و جریان تاریخ با اعلام کوتاه «ولایخاف عقیباها» پیش میرود.

لغات و اوزان افعال و اسماء مخصوص این سوره: جلی، طحا، الهم، فجور، زکی (با تشدید)، دسی، طغوی، انبعث، سقیا، دمدم.

ابی از رسول خدا «ص» و معاویه بن عمار از صادق «ع» فضائل و آثار بسیاری برای این سوره نقل کرده‌اند.

سوره الليل ، مکی - ۲۱ - ۲۲ است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ ۝	سو کند به شب آنگاه که همی پوشاند .
وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ ۝	و به روز هنگام ، آنگاه که تابان می شود .
وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ ۝	و به آنچه نر و ماده را آفریده .
إِن سَعَيْكُمْ لَشَيْءٌ ۝	همانا کوشش شما بس پراکنده است .
فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَاتَّقَىٰ ۝	اما آن کس که ببخشد و پروا گیرد .
وَصَدَقَ بِالْحُجْنَةِ ۝	و بهین را راست داند .
فَسَيُتْرَكُ لِيَسْرِىٰ ۝	پس او را آسان گردانیم برای آسان تری .
وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَىٰ ۝	واما آن کس که بخل ورزد و خود را بی نیاز گیرد .
وَكَذَّبَ بِالْحُجْنَةِ ۝	و بهین را دروغ شمارد .

فَسَيِّئَةٌ لِّلْعُسَىٰ ۝

پس او را آسان گردانیم برای سخت‌تری.

وَمَا يُفْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى ۝

و مال او بی‌نیازش نگرداند و او را نگاه ندارد
آنگاه که پایش بلغزد و پرت شود.

شرح لغات :

عسی : کوشش فکری و عضوی برای رسیدن به مقصود .

عسی ، وصف مفرد : پراکنده ، جمع شتیت (مانند مرضی و جرحی - جمع مریض و جریح) : از هم پراکنده‌ها .

عسی ، عری ، عری - بترتیب : بهین ، آسان ، دشوار . به معنای وصف تفضیلی : بهتر ، آسان‌تر ، دشوارتر .

تردی : لغزید و پرت شد ، ردا در بر کرد . تفعل از ردی - چیزی را شکست ، با سنگ بزد ، پرت شد ، هلاک گشت ، بی‌باکی کرد .

واللیل اذا یغشی . والنهار اذا تجلی . وما خلق الذکر والانثی . ان سعیمکم لغشی :

فعل‌های مضارع یغشی ، وتجلی (= تتجلی) بحسب ماده لغوی و هیأت فعلی ، حدوث تدریجی ، وتصریح نشدن به مفعول آنها اطلاق وتعمیم را می‌رساند : شب همی پوشاند آنچه را که روز آشکارش می‌نماید : « واللیل اذا یغشاها » . و روز آشکار می‌نماید آنچه را شب می‌پوشاند . سایه شب دامن می‌گسترده ، وجنب وجوش زندگان وطبیعت آهسته آهسته آرام می‌گیرد ، و بیشتر جنبندگان در جهت عکس دامنه تاریکی ، به سوی خانه و لانه و آشیانه خود روی می‌آورند ، و پوشیده میشوند . در میان این پوششها چراغهای حواس و ادراکات ، یکی پس از دیگری خاموش میشود ، تا آخرین حرکت خیال وسعور از کار می‌افتد و پوشیده میگردد . شب اینگونه سرراست ظاهر و باطن عالها می‌پوشاند . سپس دیری نمی‌پاید که اشعه نور از آفاق دور می‌تابد ، وعناصر وقوای حیات را اندک اندک بیدار مینماید و برمی‌انگیزد ، و دامنهای پرده شب را برمی‌چیند ، تا آنکه همه افسردگان و خفتگان را گرم و بیدار و فعال میگرداند . در میان این تناوب متضاد شب و روز ، وتبادل نور و ظلمت ، وحركت وسكون و گرمی و سردی و پوشیده شدن ونمایان شدن آفاق دور وتزدیک ، از درون عناصر وفعل و انفعالهای مرموز آن ،

حیات نمودار میشود ، و صورتهائی رخ مینماید ، که جز پروردگار بر آنها احاطه ندارد :
وما خلق الذکر والانثی .

اسم ما ، در این آیه مانند آیات سوره والشمس ، عنوان آن نیروی حیاتی است که به اذن پروردگار متعال ، عناصر طبیعت را استخدام مینماید ، و صورتهای متنوع و زنده پدید می آورد . بعضی از مفسرین در این آیه نیز «ما» را به معنای «من» و مقصود از او ، ذات مقدس باری را دانسته اند . بعضی ما را مصدری گرفته اند . این دو معنا برخلاف ظاهر ، و تأویل غیر لازم است . و بنا بر مصدری بودن ، فعل خلق به معنای مصدر باز میگردد و احتیاج به ضمیر فاعل و مقدری دارد که مرجع مذکوری ندارد . بعضی هم فرائث مجهول و نامشهوری را پیش آورده « والذکر والانثی » خوانده اند . این توجیهاات و تأویلات که برای لفظ «ما» در اینگونه آیات قائل شده اند ، برای این است که نخواسته اند فعل خلق و امثال آن را به غیر خدا منسوب دارند ، و این نسبت را ناروا دانسته اند . با آنکه در قرآن ، نسبت خلق به غیر خداوند نیز داده شده است : « انی اخلق لکم من الطین کهیئة الطیر = من « مسیح » از گل برای شما چون اندام مرغی می آفرینم . از آیه ۳۴۹ . واذ نخلق من الطین کهیئة الطیر باذنی = آنگاه که از گل پیکری پرنده مانند را به اذن من می آفرینی . از آیه ۵/۱۷۰ . وادله شرعی و براهین عقلی ، وجود قوا و فرشتگان را که کارشان ، به اذن پروردگار ، تدبیر و افاضه و تصویر است ، اثبات می نماید ، و هر مسلمانی باید به آنها معتقد باشد .

این سه سوگند : « واللیل اذا یغشی ... » اشهاد از آیات مشهود انسان است برای نمایاندن و اثبات مقصود نامشهود . دو سوگند اول ، اوضاع متقابل شب و روز را می نمایاند ، سوگند سوم ، نظر ناظر را از این ظواهر ، به اسرار درونی و قوای آن جلب می نماید : این تغییر و تحول و قبض و بسط ، عناصر و مواد را برای تابش شعاع حیات مستعد می نماید ، تا بصورت زندگانی ، با تجهیزات کامل درمی آیند ، و به سر فصل دو گونه وجدای نر و ماده می رسند ، که هر یک دارای خواص و صفات معین و تعداد محدود می باشند . و از ازدواج هر دو گونه نر و ماده ، گونه های متنوع دیگر پدید آمده تا از میان آنها صورت کامل انسانی رخ نموده است . از این پس انسان

است که با اختیار و کوشش خود ، طرق مختلف حیات را باز می نماید :

ان سعیکم لشتی - جواب قسمها و مورد شواهد است . شتی ، صفت مفرد ، و بر گونه های مختلف دلالت دارد . اگر جمع شتیت باشد ، پراکندگی و اختلاف بیشتر را می رساند . تشخیص و اختیار هر مطلوبی ، شوق رسیدن به آن را در انسان برمی انگیزد ، و شوق ، قوای فکری و اعضای ارادی را به حرکت و کوشش وامی دارد ، و چون تشخیص و اختیار افراد مختلف است ، کوششها پیوسته پراکنده و از هم دور میشود ، و محصول کوششها که افکار و عقاید و اخلاق و صفات تحقق یافته و صورت گرفته و قابل انتقال است ، زمینه را برای پدید آمدن افرادی با صفات و خواص و مشخصات متمایز و از هم جدا ، آماده مینماید .

فاما من اعطی و اتقی . و صدق بالحسنی . فسنیره للیسری : فاء برای عطف و تفریع ، اما برای بیان و تفصیل آیه قبل « ان سعیکم لشتی » است . این آیات و آیات بعد تفصیل و ترتیب دو طریق و خط متمایز و از هم جدائی است که کوشش انسانی در مسیر هر یک از آنها پیش میرود ، و آثار و سرانجامی دارد . دیگر راهها و کوششهای پراکنده و نامشخص ، در بین این دو خط متمایز و محدود واقع میشود ، با در نهایت به یکی از این دو خط متمایز میرسد ، یا چون راه و سرانجام مشخصی ندارد متوقف میگردد . از اینکه هیچ يك از دو مفعول فعل اعطی ، و مفعول فعل اتقی ذکر نشده ، معلوم میشود که خود اعطاء و اتقاء مورد نظر است . و همچنین است ذکر نشدن موصوف الحسنی والیسری . با این نظر ، مفعولها و موصوفهایی که در تفاسیر برای این افعال و اوصاف ذکر شده ، جز بیان نمونه و مصداق نباید باشد . و بعضی از موصوفات مذکور در تفاسیر ، با صفت مؤنث الحسنی والیسری تطبیق ندارد . و اگر این صفات ، مؤنث تفضیلی باشد ، موصوفهای آنها نامعین و نسبی است و با سیاق این آیات که کوششهای پراکنده را شرح میدهد ، مناسبتر می باشد ، زیرا معنای سعی متضمن حرکت مستمر است ، و فعل مضارع « فسنیره » نیز اشعار به حدوث و دوام دارد . از این جهت موصوفهای این صفات نیز پیوسته تغییر مینماید و کامل تر میشود . چنانکه در بعضی از آیاتی که این گونه صفات : حسنی ، تقوا ، ایمان ، کفر ، عصیان ، آمده ، صریحاً یا ضمناً افزایش آنها ذکر شده :

« للذين احسنوا الحسنی و زیادة - از آیه ۲۶/۱۰ . و تجزی الذین احسنوا بالحسنی - از آیه ۳۱/۳۵ . و ان تک حسنة یضاعفها - از آیه ۴۰/۴ . و من یقرف حسنة نزدله فیها حسناً - از آیه ۲۳/۴۲ . ثم اتقوا و آمنوا ثم اتقوا و احسنوا - از آیه ۹۳/۵ . تصدیق ، حکم ذهن ، بعد از استدلال ، بر موضوعات تصویری است ، و حسنی صفت موضوع مورد تصدیق می باشد . و چون موضوع تصدیق و موصوف به حسنی « و صدق بالحسنی » هم مدرکات نظری و عقلی برتر ، و هم موضوعات عملی مانند عدل و احسان و گفتار و کردار یک تراست ، اینگونه تصدیق عیناً تحرك و پیشرفت به سوی معارف و کمال علمی و عملی می گردد ، آنچنان که شخص مصدق به حسنی ، هر موضوع جمیل و نیک را درمی یابد ، موضوع جمیل تر و نیک تر برایش رخ می نماید ، تادر پرتوجمال و کمال و خیر مطلق درمی آید .

به قرینه ترتیب افعال در این آیه : « اما من اعطی و انقی و صدق بالحسنی » اعطاء و اتقاء مقدمه چنین گرایش و حرکت عقلی می باشد . اعطاء مطلق و بدون ذکر مفعول ، صرف هرگونه سرمایه و امور مورد علاقه در راه خیر دیگران است . به این طریق ، شخصیت انسان - از خود بینی و پیچیدگی به خود برمی گردد و استعدادها و دیدش باز می شود و به حرکت درمی آید .

اتقاء (= اخذ وقایه) قوای متحرك نفس را منظم و هماهنگ می گرداند ، و از مصرف بیهوده سرمایه ها و انحراف در مسیر هواها و شهوات باز می دارد . همینکه انسان در شعاع اعطاء ، و قدرت تقوا ، پیش رفت و دیدش وسعت یافت ، و استعدادهای نفسانیش به ثمر رسید ، قدرت عقلیش بازو شکفته و روشن می شود : « و صدق بالحسنی » . و در این طریق فکری و عقلی هر چه پیش تر و بیشتر مشمول جاذبه و عنایات پروردگار می گردد و خداوند مشکلات و موانع را برایش آسان می گرداند : « فسنیسره للیسری » . سبب سنیسره ، دلالت بر آینه تزدیک و عنایت خاص دارد ، و ضمیر مفعول آن ، راجع به من « من اعطی » میباشد . چنانکه در تفسیر آیه « و نیسرك للیسری - سوره اعلی » گفته شده این تعبیر خاص ، « و سنیسره للیسری » دلالت بر این واقعیت دارد که همه مشکلات و موانع و سختی ها ، از خود انسان و در وجود او میباشد ، و همین که

وجودش به حرکت در آمد ، و دینش باز شد ، خود او آسان میشود و هر چه مشکل می نمود نیز آسان میگردد .

و اما من بخل واستغنی ، و کذب بالحسنى . فسنیسره للعسرى : بخل ، در مقابل اعطاء ، خویشتن داری از بذل هرگونه دارائی ذاتی یا اکتسابی است . فعل استغنی را متعلق مفعول بواسطه « مقدر یا مذکور می باید : استغنی به عنه = به آن ازدیگری بی نیاز شد . و گاه مفعول آن ، همان فاعل ، از دو جهت است : استغنی به = خود را به آن ازدیگری بی نیاز کرد . این فعل در این آیه گویا از این جهت مطلق و بدون متعلق آمده که بعد از فعل بخل و در مقابل اتقی ، واقع شده است : اما کسی که بخل ورزد و با آن بخل خود را از تقوا بی نیاز دارد .

تعلق فعل کذب به وصف الحسنی ، اشعار به این دارد که به هیچ موضوع و حقیقت نیکو و زیبایی ، از جهت نیکى و زیبائى تصدیق ندارد . اگر چیزی را تصور و تصدیق نماید ، از جهت جذب به سوى خیر و نیکى نیست ، بلکه در جهت علائق و شهوات پست می باشد . این راه و روش کسانی است که خود را به شهوات و علاقه های مادی محکم بسته و از توجه به دیگران گسته اند ، و با تعلق به این امور ، خود را از تقوا و مسیر انسانی بی نیاز دانسته اند . برای اینها علم و معرفت و تصدیق به حسنى جاذبه و جلال و جمالى ندارد ، و معلومات ابزار و وسیله برای بدست آوردن مال و تأمین شهوات است ، و در نظرشان جهان با این شکوه و جلال ، خشک و مرده مینماید .

كوشش و سعى من اعطى ... چون در مسیر خیر و حق و جوازب آنها می باشد ، پیوسته انسان ساعى را سبك و آسان میگردداند . در مقابل آن ، كوشش و سعى من بخل ... چون در جهت مخالف با آن است ، ساعى ، هر چه در این جهت پیش رود خود پیچیده تر و دشواریهایش بیشتر میشود ، و چون به اینگونه پیچیدگی و دشواری و ماندن در تاریکی تکذیب ، خوی میگیرد ، اقدام بهر کار دشوار و رفتن در راه ناهموار ، برایش آسان میشود : فسنیسره للعسرى . فاء تفریع ، پیوستگی این نتیجه را با آن مقدمات ، و فعل جمع « نیسر » سنن الہی را میرساند .

این گروه تفصیل داده شده در این آیات : « اما من اعطى ... و اما من بخل ... »

چون دو گونه تر و ماده «وما خلق الذکر والانی» ، گرچه از اصل و قوای حیاتی بر آمده اند ، ولی با اختیار خود ، از هم ممتاز و مشخص گشته ، و چون شب و روز ، اندک اندک در دو جهت مقابل واقع شده اند: «واللیل اذا یغشی» والنهار اذا تجلی» .

این آیات : «امامن اعطی ... وامامن بخل» ناظر به سه مرتبه یا مرحله وجود انسان است : عمل عضوی ، خلقی یا نفسی ، عقلی . عمل عضوی: اعطاء یا بخل ، نفسانی: تقوا یا استغناء ، فکری: تصدیق یا تکذیب است.

و ما یعنی عنه ماله اذا تردی : ما ، نافیه ، عنه که متعلق به یعنی است ، اشعار به دفاع و رفع خطر دارد . اذا ، ظرف فعل محقق تردی است : او را مالش بی نیاز نمیگرداند ، و از خطر بازش نمیدارد ، هنگامی که پایش بلغزد و سقوط نماید .

فعل «تردی» در ضمن خبر حتمی ، چگونگی نهایت کوشش و پایان زندگی اینهارا می نمایاند : اینها که بخل ورزیدند و سرمایه های مادی و معنوی خود را در راه خیر بکار نبردند ، و به مال و طبیعت لغزان آن متکی شدند ، و از اتکاء به تقوا و استعداد های معنوی خود ، خود را بی نیاز پنداشتند ، و از هر حقیقت برتری روی گردانده و آن را تکذیب نمودند ، پیوسته در معرض سقوط هستند و خواهند ساقط شد ، و مالی که به آن دل بسته و اتکاء دارند ، از این سقوط حتمی بازشان نمی دارد ، زیرا طبیعت ماده و متعلقات آن که خود هیچگونه پایه و ثباتی ندارد ، و پیوسته در معرض تغییر و فناء است ، چگونه می تواند متکی به خود را نگهدارد : «و ما یعنی عنه ماله اذا تردی» چشم انداز اینها ، در میان پیچ و خم زندگی محدود ، و راهشان از ابه پرنگاههای سست و لغزان ، و مقصدشان مجهول است ، زیرا با اراده و با پای خود راه نمی روند ، این رشته های مال است که آنها را به این سو و آن سو می کشاند و با بالا رفتن و پائین آمدن اعتبارات آن ، بالا و پائین می روند ، و این اعتبارات چنان جزء سرشتشان شده که آن را خود و خود را آن می پندارند . همین که اعتبار دارند گمان می کنند همه چیز دارند و همه چیز هستند ، و همین که اینگونه اعتبارشان رفت هیچ می شوند . و در نهایت با فرو ریختن ماده تن و علاقه های آن و تغییر طبیعت جهان ، یکسره ساقط می شوند ، در آن سقوطگاه نهائی که نامش دوزخ است .

می‌شود که معنای ما « و ما یعنی عنه ماله ... » ، استفهام انکاری باشد : و چگونه مال او ، بی‌نیازش می‌نماید و نگاهش می‌دارد ، آنگاه که در غلظت ، با در دوزخ بیفتد ۱۴

نظری کوتاه در آنچه از مفاهیم و اشارات و ترتیب آیات استفاده می‌شود : گسترش بی‌دری تاریکی شب و فراگیری آن ، و برآمدن و فروزان شدن روشنایی روز ، و ترکیب و تجزیه و فعل و انفعالهای عنصری ، که از تناوب شب و روز برمی‌آید ، منشأ پیدایش قوای حیاتی و پدیده‌های مختلف نر و ماده می‌شود و پیوسته پیش می‌رود تا به صورت موجود عاقل و مختاری درمی‌آید ، که با کوششهای اختیاری خود ، و راههای مختلفی که در پیش می‌گیرد ، و عقاید و آراء و اخلاق گوناگونی که کسب می‌نماید ، شخصیت تکوین یافته و هر یک از دیگری جدا و ممتاز می‌شود ، تاحدی که گروهی راه نور و جمال و بقا را در پیش می‌گیرند و گروهی به سوی تاریکی و شرور و سقوط کشانده می‌شوند .

اینگونه تقابل نیز مانند تقابل روز و شب ، و تناوب فرمانروائی آنها ، محرك فرد و اجتماع به سوی کمال و بروز استعدادها و تحصیل آزمایشها می‌باشد ...



همانا برعهده ما همان هدایت است .	إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ ۖ
وهمانا بازپسین و نخستین برای ما است .	وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَىٰ ۗ
پس به آتشی که همی درگیرد و شراره زند شما را بیم دادیم .	فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّىٰ ۖ
درنیاید و نسوزد در آن مگر تیره‌روزتر .	لَا يَصْلِيهَا إِلَّا الْأَشْقَى ۖ
آنکه تکذیب کرده و بیکره دوی گردانده .	الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ ۖ
و از آن زودکناره گیرد آنکس که پروا گیرنده‌تر است .	وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى ۖ

همانکه مال خود را می‌دهد تا پاکیزه شود
و رشد یابد .

الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى ۝

و برای کسی هیچ نعمتی نزد او نیست تا
پاداش داده شود .

وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى ۝

مگر جویائی روی پروردگار برترش .

إِلَّا نِعْمَةً وَجْهِهِ إِذَا عَلَى ۝

و بیفین جندی بعد خشنود می‌شود .

وَلَسَوْفَ يَرْضَى ۝

شرح لغات :

تَلَفَّى ، تَلَفَّى است که تاه آن برای تخفیف حذف شده: آتش افروخته و درگیر شود،
زبان‌ه کشد، مار از خشم به حرکت و جست و خیز آید،
ابتغاء: چیزی را خواستن ، برای دریافتن جستجو کردن . افتعال، ازبفی: طلب
کردن، ازحق عدول نمودن ، بر کسی ستم روا داشتن .

ان علينا للهدى . و ان لنا للآخرة والاولى : ان و لام قسم برای تأکید و تثبیت
مطلب ، و تقدم علينا ولنا ، برای اختصاص است . علی ، اشعار به تعهد و لام «علینا، لنا،
اشعار به مالکیت و تصرف ، ضمیرهای جمع «نا» اشعار به دخالت و ساطط دارد : همانا
برعهده ما و نمایندگان و رسل ما هدایت است . زیرا پس از تکمیل آفرینش و بروز
حیات و تنظیم غرائز و قوای زندگان ، اگر نور هدایت غریزی و فطری تا عقلی و وحیی،
در درون آنها ، روشن نشود ، همه جنبندگان در تاریکی می‌مانند و منقرض می‌شوند.
بنابر این بقا و کمال زندگان که در نهایت خط تکامل واقع شده‌اند ، مرهون هدایت
می‌باشد . از این جهت و به قانون حکمت بر خداوند هر گونه هدایت لازم است. هدایت
غریزی به اندازه احتیاج و ساختمان عضوی ، از آغاز ولادت همراه جانوران است .
با این هدایت است که طریق تغذیه و تولید و دفع و جلب نفع و بسیاری از حوائج دیگر
را به خوبی می‌شناسند ، و از اینکه می‌توانند انتخاب کنند و تغییر جهت دهند و رفع مانع
نمایند معلوم می‌شود که دارای اختیاری هستند ، گرچه موضوعات و منافع و مضار و
نتایج را کاملاً نتوانند تشخیص دهند . همین که این اختیار کاملتر شد ، هدایت عقل
فطری به سراغشان می‌آید ، و به موازات قدرت تعقل ، قدرت اختیار افزوده می‌شود،

ودر هر اندیشه و اختیاری ، مطلب و موضوع دیگری پیش می آید . تا آنکه ، حدود مطالب و آفاق مدرکات بازتر می گردد ، و اختیار موضوعات و مطالب نیک و بد و خیر و شر ، در حدود وسیعتر ، از منافع فردی و گذرا ، به نظر می آید ، و در اختیار هر یک خود را مسؤول می نگرد ، و می کوشد که با اختیار و عمل خود ، آینده اش را بسازد .

در این مرحله ، و پس از هدایت غریزی و فطری ، کوششها پراکنده و حطریه زندگی از هم جدا می شود : « ان سعیکم لشی » ، و دیوارهای حدود گذشته فرو می ریزد و تردیدها و اختلافها و گمراهیها پدید می آید .

در این مرتبه هدایتی برتر و لازمتر از هدایت غریزی و عقلی می یابیم ، تا در بر تو آن ، هدایتهای سابق کامل و قوای آنها تنظیم شود ، و موضوعها و اهداف و غایبات ، از هر جهت روشن گردد ، تا شخص مختار و مکلف هر چه خواست برگزیند . و در هر راهی که گزید پیش رود : ان علینا للهدی - مفهوم تأکید و تقدیم ظرف در این آیه ، این است که فقط همان هدایت (به قانون حکمت و عدل) بر خداوند و رسل اومی باشد ، اما اختیار و کوشش ، به عهده انسان عاقل و مختار است . و پس از اختیار و عمل و کوشش ، رسیدن به مقاصد و مطلوبها ، باز از قدرت و اراده گزیننده و کوشنده خارج می شود ، و در تصرف این و نوا میس که همان اراده خداوند است در می آید ، چنانکه پیش از مرحله متوسط عقل و اختیار ، تدبیر و تصرف جهان یکسره از آن پروردگار است : وان لنا للآخرة والاولی - فقط در میان آخرت و اولی و این فاصله محدود است که موجودی سر بر آورده و دارای اختیار و تصرف و رهبری گشته است .

گویا از این جهت که آخرت ، بعد از هدایت ، محصول اختیار و کوشش و مسیر کمال انسان است ، در این آیه بالای تأکید آمده و بر اولی مقدم گشته : بی چون آخرت برای ما و به تصرف ماست ، و اولی هم .

فانذرتکم نارا تلقی . لایصلاها الا لاشقی . الذی کذب و تولى . فاء فانذرتکم برای تفریع انذار بر هدایت مطلق است : « ان علینا للهدی » . عدول به سوی خطاب ، گویا از این جهت است که انسان پس از هدایت ، به مقام والائی رسیده که شایسته خطاب خداوند گشته است .

ضمیر متکلم واحد ، پس از ضمائر متکلم جمع « علینا ، لنا » مشعر به این است که پس از هدایت عمومی که بوسیله قوای غریزی و فطری است ، هدایت وحی و انذار ، مخصوص خداوند است که بوسیله پیمبران و از زبان آنها می‌رسد .

پس از اعلام هدایت مطلق ، تذکر به خصوص انذار گویا از این جهت است که کفر و گناه و انحراف از حق و صواب ، بیش از آنکه در مسیر تمایلات و جوازات ریشه‌دار حیوانی است ، عواقب نهائی آنها هم برای انسان مجهول است . ولی عواقب حق و صواب چون راه فطرت است تا حدود بسیاری روشن می‌باشد . و همین که شخص از عواقب کفر و گناه آگاه شد ، خود به سوی خیر و صلاح روی می‌آورد . بر مبنای همین علل نفسانی است که هدایت وحی و دعوت پیمبران نخست انذار است .

ناراً ، نکره عظمت و ابهام اینگونه آتش را می‌رساند . تلظی ، صفت ناراً است ، هیأت ولغت این فعل ، افروختگی بی درپی و درگیری آن را می‌نمایاند : آتشی بس عظیم و ناشناخته که پیوسته فروزاتر می‌شود . از زیر خاکستر دنیا و نفوس دوزخی زبانه می‌کشد ، و همه قوا و استعداد و سراسر وجود او را فرا می‌گیرد ، نه فرو می‌نشیند و نه محدود می‌شود . در این آتش در نمی‌آید و ملازم آن نمی‌شود مگر شقی تر و اشقی .

می‌شود که این حصر راجع به آتش موصوفی باشد که پیوسته زبانه می‌کشد و شعله و رتر می‌گردد : در چنین آتشی جز اشقی در نمی‌آید .

اگر این حصر راجع به فعل « یصلی » باشد ، از این جهت است که این فعل منضم معنای درآمدن و جایگزین و ملازم شدن است : در این آتش وارد و جایگزین و ملازم نمی‌گردد مگر اشقی . چون کسانی که به این مرتبه از تیرگی تیره‌تر ، و شقاوت سخت‌تر نرسیده‌اند ، شاید که از آلودگی و شقاوت اولی خود توبه کنند و از کنار آتش برگردند . و اگر هم وارد شدند در آن جاودان نمانند .

وصف خاص و جامع اشقی چنین است : الذی کذب و تولى - اگر مفعول و متعلق این دو فعل « کذب و تولى » انذاری باشد که از « انذرتکم » برمی‌آید ، این تکذیب و تولى باید پس از انذار و مخصوص به آن باشد . گویا همین تکذیب پس از انذار است ، که موجب شقاوت بیشتر می‌گردد . و اگر مورد تکذیب ، الحسنی و کذب

بالحسنی» باشد، اختصاص به انذار ندارد و مطلق است: اشقی کسی است که بهر حقیقت نیکو و بهتر و برتر تکذیب نموده و از آن روی گردانده است.

بهر تقدیر اینگونه تکذیب، منشأ تاریکی عقل و هرگونه تیرگی و شقاوت است. و سیجنبها الاتقی. الذی یؤتی ماله یتزکی: از معنا و هیئت فعل مضارع مجهول سیجنبها، از باب تفعیل، و دلالت سین، چنین فهمیده می شود که اتقی بخودی خود و مانند دیگران در معرض آن آتش است، و این وصف و قدرت هر چه بیشتر تقوا «اتقی» است که او را نگاه و برکنار می دارد. چنانکه در مقابل اتقی، اشقی در متن چنین آتش درمی آید. در بین این دو گروه متقابل، کسانی هستند که نه به حد شقاوت اشقی رسیده اند و نه به مقام تقوای اتقی. اینها به مقیاس جازبه فرا آورنده تقوا، یا فرود برنده شقاوت از سقوط یا توقف در دوزخ رها می گردند، یا در آن گرفتار عذاب می شوند.

الذی یؤتی ماله، وصف اتقی است، و اضافه مال به ضمیر راجع به اتقی، پیوستگی و علاقه به آن را می رساند. فعل یتزکی، که اشاره به پذیرش و کوشش دارد، حال یا مفعول له برای الذی است: اتقی چنان کسی است که مال خود را می دهد برای آنکه (یا درحالی که) پاکیزگی پذیرد و یکسر پاک گردد. چون تقوا صفت معنوی است، آنچه آن را می نمایاند و مشخص می سازد، بذل مال مورد علاقه و به دست آورده می باشد. اثر نفسانی و اجتماعی بذل مال همین است که ریشه علاقه های مادی سست و کننده شود، تا محیط برای رشد مواهب انسانی پاک و آماده گردد، و همین معنای تزکیه است. در مقابل اتقی، اشقی است که به آنچه باید تصدیق کند تکذیب می کند، و به جمع مال روی می آورد و در میان اینگونه علاقه ها و وابستگی ها که گیرانه آتش است سقوط می نماید: وما یفنی عنه ماله ...

وما لاحد عنده من نعمة تجزی. الا ابتغاء وجه ربه الاعلی. و لسوف یرضی: و ما لاحد، باید تقریر یؤتی، یا عطف به آن، یا حال برای الذی باشد. من زائده، برای تأکید و تممیم نعمت منفی، تجزی صفت من نعمة است: برای هیچ کس هیچ گونه نعمتی که مورد پاداش واقع شود نزداو نیست.

اگر . و ملاحظه ، حال برای الذی باشد ، مناسب تر است ، که فعل تجزی به معنی تجزی به . و برای غایت باشد : با آنکه برای کسی هیچ گونه نعمتی نردا و نیست ، تا بوسیله مالی که می دهد آن نعمت پاداش داده شود . بهر صورت این آیه ، مانند شرط منفی و مکمل برای اتیان مالی است که منشأ ترکیه می گردد . و باین شرط هر گونه سبب و انگیزه سابق و غیر خدایی را در این کار نفی می نماید . الا ابتغاء ... استثناء منقطع از نعمه است ، باین استثناء جز جستن وجه رب ، هرامید و چشم داشتی نسبت به آینده نیز نفی شده است .

می شود که سینه از مفهوم آیه و متصل باشد : هیچ منظوری و چشم داشتی در دادن مال ندارد . جز جستن و دریافت وجه رب اعلای خود .

وجه رب مضاف و اعلی ، تا بوسیله آثار و نشانه هایش شناخته نشود ، نمی توان از آن پی جوئی نمود ، شاید همان انگیزه رحمت و عاطفه خیری که انسان را وادار به گذشت و روی آوردن به دیگران می نماید ، و آثار اطمینان و دلخوشی که در بذل مال و خدمت روی می آورد ، و عوامل و روی خوشی که از خلق نمودار میشود ، از آثار و مقدمات روی آوردن وجه رب است . و همین ، شخص اتقی را به پی جوئی و دریافت بیشتر آن برمی انگیزد .

نظر به ترتیب این آیات ، گذشت از مالی که محصول کوشش شخص است : دیونی مالیه و بذل آن ، شخص اتقی را پاکیزه می نماید ، و برتر می آورد : « یؤتی ماله یتزکی » . و با ترکیه و باز شدن دید ذهن ، به سوی وجه رب روی می آورد ، و وجه رب برای وی رخ می نماید و یکسره از سوای آن ، روی می تابد : « و ملاحظه من نعمه تجزی » تا و حذر اعلی را بیابد : « الا ابتغاء وجه ربه الاعلی » . و تا آن را در نیابد و به آن نپیوندد ، آرام نگیرد و راضی نشود . دیر باز و داین کوشش و دهش ، به مقصودش می رساند و عنایت ربویش او را در می یابد . و خشنودش می نماید . و لسوف یرضی .

آیات این سوره دارای طول یکسان و کوتاه است ، و گاه به تناسب معانی و تفصیل و اجمال به اندازه ینک کنه پیش و کم شده است .

اوزان آیات « مستفعل - فعل » و فواصل آنها « فعلی » است . با چنین لحن و آهنگ

مشدد و مخفف، معانی و مفاهیم آیات و مظاهر متقابل آنها تصویر و نمایانده شده است. مجموع آیات این سوره نموداری از اوضاع و مناظر دوگانه متقابل و متقارب و منشعب جهان و حیات است :

واللیل - والنهار، یفشی - نجلی، الذکر - الاثی، اعطی - بخل، اتقی - استغنی، صدق - کذب، اللیسری - للعسری، الاخره - الاولى، الاشقی - الاتقی، تظلی - یتزکی، وجه ربدااعلی - ولسوف یرضی.

کلمات و اوزان فعلی و اسمی که بخصوص در این سوره آمده: عسری، تردی، تظلی، سیجنبها، الاشقی.

ابی از رسول اکرم «ص»: کسی که این سوره را بخواند خداوند خشنودش گرداند، و از سختیش برهاند، و آسانی را برایش فراهم نماید.

سوره الضحی ، سگی - ۱۲ آیت است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالضُّحَىٰ	به هنگامی که روز بر آید و نور بتابد، سوگند.
وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ	و به شب آن گاه که تاریکیش همه را فرا گیرد و آرامش بخشد .
مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ	نه پروردگارت تسرا و ا گذارده و نه خشم نموده .
وَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ	برای تو همانا فرجام بهتر از آغاز است.
وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ	و پروردگارت آنچه را در آینده به تو عطا کند تا خوشنود شوی .
أَلَمْ يَجِدَكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ	آیا تسرا یتیمی نیافت پس جای و پناهت داد .
وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ	و گمراهت یافت پس راهنمائیت کرد .
وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ	و بیالمنند نادارت یافت پس بی نیازت نمود .
فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ	اما یتیم را ، پس زبردست و زبون مگردان.

وَأَمَّا التَّائِبُ فَلَا تَنْهَرُهُ ۝

واما خواهان را ، پس از خود دورمران .

يُحْ وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ ۝

واما نعمت پروردگارت را پس باز گو کن .

شرح لغات :

سجی : شب آرام گرفت ، پوشاند ، تاریکیش فرا گرفت ، دوام یافت ، شتر ناله سرداد .
 لیلۃ ساجیه ، و بحر ساج : شبی که هوایش و دربائی که طوفانش آرام باشد .
 قلی : به کسی بی مهر شد ، کینه ورزید ، گوشت را پخت . مصدر آن قلی (با کسر قاف و قصر الف و فتح قاف و مد الف) .
 ودع : با تشدید دال : کسی را ترك نمود ، از وی برید ، پشت سرش واگذارد ، مسافرا بدرقه کرد ، براه انداخت ، چیزی را به امانت سپرد ، درجایی محفوظ داشت .
 یتیم : طفل بی پدر ، حیوان بی مادر ، هر چه بی مانند و کمیاب است .
 آوی : کسی را در خانه خود جای داد ، در پناهنش گرفت ، به اورحم آورد .
 ضال : گمراه ، گم گشته ، بی راه ، یگانه و بی کسی .
 عائل : نادار ، عیال مند . فاعل انفعال : نادارش کرد ، ناتوانش نمود .
 لا تقهر : از قهر (فعل ماضی) بر او چیره شد ، زیون و زیر دستش نمود .
 لا قنهر : از نهر : سائل را با خشونت راند ، به رویش بانگ زد ، از خود دور و نا امیدش نمود ، خون بشدت جاری شد ، آب در نهر روان گردید .

والضحی . واللیل اذا سجدی ، ما ودعك ربك و ما قلی : الضحی ، آغاز بالا آمدن

روز و تابش آفتاب است ، چنانکه در معنای ضحیها ، گفته شد . و موارد استعمال و تقابل آن با واللیل اذا سجدی ، همین معنا را تأیید می نماید .

این دو سوگند ، دو وضع کاملاً متقابل را در روز و شب می نمایاند : آنگاه که آفتاب بالا آمده و سطح تابش را یکسره فرا گرفته و همه چیز را از جای برانگیخته است ، و آنگاه که پرده تاریکی همه را دربر می گیرد ، و در سکون و خاموشی می برد . اطلاق الضحی ، و تقييد الليل به ظرف اذا سجدی و تقابل این دو ، اصالت نور و تحريك آن ، و موقت بودن تاریکی و سکون شب را می رساند .

ما ودعك... مورد اشهاد و جواب دو قسم است ، اضافه رب «ربك» اشعار به توجه

و لطف خاص ، و حذف مفعول قلی ، اشعار به تمیم دارد : نه پروردگار تو ، ترا رها کرده و از تو بریده است ، و نه با تو و هیچ کس دشمنی و خصمی دارد .

مفسرین این سوره را، از نخستین سوره‌های قرآن و نزول آن را پس از اولین ظهور وحی و سپس قطع شدن آن می‌دانند. قسم‌ها و خطابهای این سوره نیز دلالت بر چنین وضع وزمانی دارد. پس از نزول اولین آیات سوره اقرأ، برای مدتی که گویا از دوازده روز کمتر و از چهل روز بیشتر بوده، یکسره وحی قطع شد، و آن حضرت دچار نگرانی و اضطراب شدید گردید.

ظاهر این آیات نیز همین را می‌رساند که بر اثر قطع وحی، آن حضرت خود نگران و اندیشناک شده و این آیات نازل گشته است، نه آنکه چون خدیجه از روی مهربانی، یا قریش برای سرزنش گفته باشد که خدایت ترا رها کرده و بر تو خشمگین شده، این سوره نازل شده باشد.

دو فعل ماودعک و ماقلی، و ترتیب آنها، چگونگی اندیشه آن حضرت را در مدت قطع وحی می‌رساند: آیا پروردگارش او را رها کرده و رابطه‌اش را بریده است؟ آیا بیش از رها کردن، به او بی‌مهر شده یا خشم نموده است؟

از معانی کلمه قلی، خشم و اعراض پس از آزمایش نیز استفاده می‌شود، چنانکه گویند: «جرب الناس فانك اذا جربتهم قلیتهم و ترکهم = مردم را ایازمای، پس چون آزمودی، بر آنها خشمگین می‌شوی و رهاشان می‌نمائی». بنا بر این معنا، گویا آن حضرت چنین نگرانی داشته است که شاید خداوند او را برای وحی شایسته ندیده که او را رها کرده، یا بر او خشمگین شده است. چنانکه نقل کرده‌اند این نگرانی و اندیشه یکسر خواب و آسایش را برید و مطالب دیگر...

این سوره پس از آن نگرانی سخت و جانفرسا، نازل شد و بادوسوگندراز قطع وحی را در اولین بار و شاید بارهای دیگر بیان نمود، و اندیشه‌ای که خاطر آن حضرت را مشغول و نگران می‌داشت نفی کرد. آنگاه با خطابهای لطف‌آمیز و امیدانگیز و رضایت‌بخش، لطف خاص را به او نمایاند و سوابق الطاف را بیاد آورد.

از روایات و اشارات آیات معلوم می‌شود که از آغاز ظهور وحی، و تابش ناگهانی و خیره‌کننده و سپس قطع آن، تا مدتی آن حضرت دچار اضطراب و وحشت بود، به این ترتیب که القاء کلمه ناگهانی و غیر مانوس «اقرأ» باهاله و نوری که در بر داشت،

سنگینی بر آن حضرت وارد آورد و مدهوشش نمود، پس از آن پنج آیه اول سوره افرأ با سرعت تایید و قطع شد، و رسول اکرم با خستگی و نگرانی و دگرگونی که در خود و عالم می‌دید به سوی مکه سرازیر شد، و بعد از آن با فاصله‌های آیات اول سوره مدثر پرتو افکند، که فرمان قیام و انداز بود، این فرمان، فشار و نگرانی بیشتری پیش آورد.

پس از آن یکسره وحی قطع شد و حضرتش را در حال انتظار و نگرانی و آثار انجذاب و نفوذ فرمانهای خود گذارد. شاید تقدیر و تدبیر پروردگار این بود که باید فاصله‌های در میان باشد و زمانی بگذرد تا سراسر قوا و مشاعرش با این جهش و تحول ناگهانی هماهنگ و آماده شود و تفصیل آینده وحی را با آرامش و آمادگی کامل دریابد.

از این جهت امر وحی و نبوت باید مانند دیگر مفاصل و تحولات حیات باشد که در آن اصل جهش و تحول ناشی از امر و اراده خاص ربوبی است و پس از آن در مجرای عمومی تدریج و تکمیل استعداد و فعالیت پیش میرود. زیرا چنانکه گذشت زمان، در تکوین صورتها و مواد غذایی و تکمیل و تبدیل آنها از شرائط و علل استعدادی است، در تحقق و تکامل معنویات مانند علوم و تجربه و کشف و همچنین دریافت کامل وحی نیز گذشت زمان دخالت دارد.

از نایش‌های نخستین وحی زمانی گذشت و روح مقدس گیرنده وحی را در حال انتظار و نگرانی گذاشت تا نگرانی و نشویش که از انگیزه‌های نفسانی است از میان

۱- از جابر بن عبدالله است که گفت: «شنیدم رسول خدا ص» درباره قطع وحی می‌گفت: در همان بین که راه می‌رفتم ناگهان صدائی از جانب آسمان شنیدم. چون سر برداشتم همان فرشته‌ای را که در حراء به من روی آورده بود در میان آسمان و زمین بالای تختی نشسته دیدم و چنان هراسناک شدم که به زمین افتادم، آنگاه برخاسته و به سوی خانواده‌ام برگشتم و گفتم مرا بپوشانید! مرا بپوشانید! در همان حال خداوند، یا ایها المدثر را نازل فرمود.»

در تفسیر مجمع‌البیان، این حدیث با اندک تفاوتی از یحیی بن ابی‌کثیر نقل شده. در کتاب‌های تفسیر و حدیث چنین آمده که در اوائل آشکارا شدن جبرئیل، آن حضرت جامه‌اش را به خود می‌پیچید، تا آنکه به آن انس یافت. و نیز گویند چون آیات یا ایها المدثر نازل شد، می‌گفت: کیست که ایمان آورد ۱۲

برود و قوای درك و فکرش برای دریافت آیات و فرمانهای آینده آماده گردد و فشار و سنگینی آنها را تحمل نماید: «اناسنلقى عليك قولاً ثقیلاً - ۵- مزمل». از جهت دیگر این فاصله پراز لکرانی و اضطراب قطع وحی، هرگونه احتمال دخالت حس لاشعور و نقش اراده و اندیشه شخصی را از میان برد.

پس از آن قطع و فاصله نخستین، وحی با آمادگی بیشتر وحی گیرنده و روش تدریجی و تنجیم شروع شد و آیات تا آخرین روزهای عمر آنحضرت نازل گردید. این روش نجومی نزول آیات برای آن بود که در نفوس و عقول دیگران نیز کاملاً جایگیرد و فرمانها یکی پس از دیگری تحقق یابد و برای هر حادثه‌ای رهنما باشد. و نو مسلمانان همواره خود را زیر نظر و مشمول عنایت و تربیت پروردگار ببینند و عقائدشان محکمتر و دریافت و عملشان بیشتر و ثابت تر گردد و در هر لغزش و انحرافی، از هدایت وحی درسی بیاموزند و مشکلات روحی و اجتماعی را چنانکه هست بفهمند و به بهترین صورتی تفسیر و توجیه نمایند تا مردمی نو ساخته برای ساختن دنیائی نوشوند: «وقال الذین كفروا لولا انزل علیه القرآن جملة واحدة - كذلك نثبت به فؤادك و رتلنا ترتیلاً - و لا یأتونك بمثل الا جناسك بالحق و احسن تفسیراً - آیه ۳۲ و ۳۳ فرقان = کسانی که کافر شده اند، گویند چرا قرآن یکباره بر او نازل نشود؟ اینچنین نازل شده تا قلب ترا بان استوار داریم، و پی در پی آوردیم آنرا، و هیچ داستانی را برای تو پیش نمیآوردند مگر آنکه ما حق و بهترین تفسیر را آوریم.»

تابش وحی، بسان تابش آفتاب، نخست آفاق بالای روح آنحضرت را تابان کرد، آنکاه باگذشت زمان، اعماق نفس و قلب و قوای نازلترش را فراگرفت تا ضمیرش را از نفوذ هر انگیزه مخالفی نگهدارد، و آنرا ثابت بدارد: «لنثبت به فؤادك» و از قلب صاف و ثابت او بردیگران بتابد.

نظام تابش وحی بر آفاق روحیکه پهناورتر از زمین و آسمان بود، صورت برتر و معقول تابش خورشید بر آفاق محسوس است: «والضحی». و فواصل و تناوب و غروب آن مانند همین نظام محسوس، آرامش بخش و آماده کننده برای دریافت بیشتر و مواجهه